

انشاءات طلبی

و چگونگی فهم گزاره‌های اخلاقی قرآن

حسن سراج زاده*

چکیده

گزاره‌های اخلاقی موجود در آیات قرآن را به دو شکل جملات خبری و انشایی می‌توان یافت. در جملات انشایی، انشاء گاهی به صورت انشاء طلبی و گاهی در قالب انشاء غیر طلبی بیان شده است. انشاء طلبی، شامل امر، نهی، استفهام، تمنی، ندا، عرض و تحضیض و انشاء غیر طلبی، اقسامی همچون افعال مدح و ذم، تعجب، قَسَم، رجاء و صیغه‌های عقود را در بر می‌گیرد. از آن جا که گزاره‌های اخلاقی را بیشتر، از راه محمول آن‌ها یعنی مفاهیم اخلاقی «باید، نباید، خوب، بد، درست، نادرست و وظیفه»، می‌توان تشخیص داد، این تحقیق بر آن است با بررسی انشاءات طلبی، چگونگی دلالت آن‌ها را بر مفاهیم اخلاقی روشن سازد تا در نتیجه، گزاره‌های اخلاقی نیز معلوم گردد.

حاصل این پژوهش، مؤید این ادعاست که انشاءات طلبی، در کاربرد اصلی و غیر اصلی‌شان، بیانگر مفاهیم اخلاقی باید و نباید و خوب و بد هستند، که بدین وسیله، بخش زیادی از گزاره‌های اخلاقی قرآن، قابل فهم خواهند بود.

* . عضو هیأت علمی و مدیر گروه اخلاق مرکز مطالعات اسلامی اصفهان.



واژه‌های کلیدی

گزاره‌ی اخلاقی، کلام انشایی، اقسام انشاء، انشائات طلبی، مفاهیم اخلاقی.

مقدمه

گزاره‌های اخلاقی قرآن، بر اساس یک تعریف، گزاره‌هایی هستند که از موضوع و محمول ترکیب یافته و موضوع آن را انسان و ابعاد وجودی او و محمول آن را مفاهیم اخلاقی خوب و بد، باید و نباید، درست و نادرست و وظیفه^۱ تشکیل داده است.

مهم‌ترین بخش گزاره‌ی اخلاقی، محمول آن است که بیانگر مفاهیم اخلاقی است. هرگاه در محمول گزاره‌ای، یکی از این مفاهیم به کار رفته باشد، گزاره‌ی اخلاقی قابل تشخیص است. از انشائات طلبی می‌توان مفاهیم و احکام اخلاقی «باید و نباید» و گاهی «خوب و بد» را

۱- از میان مفاهیم اخلاقی بالا، دو مفهوم «خوب و بد» را مفاهیم ارزشی یا احکام ارزش اخلاقی یا احکام ناظر به فضیلت می‌نامند و پنج مفهوم «باید و نباید، درست و نادرست و وظیفه» را مفاهیم الزامی یا احکام الزام اخلاقی یا احکام ناظر به فریضه می‌گویند. البته گاهی در مقابل مفاهیم غیر اخلاقی، به همه‌ی مفاهیم اخلاقی (ارزشی و الزامی) مفاهیم ارزشی اطلاق می‌گردد. [ر.ک: فلسفه اخلاق، استاد محمدتقی مصباح یزدی، ص ۱۰۵؛ فلسفه اخلاق، فرانکنا، ترجمه هادی صادقی ص ۳۶؛ بنیاد اخلاق، مجتبی مصباح، ص ۷۲]. از این هفت مفهوم، دو مفهوم باید و نباید، در فقه نیز کاربرد دارند؛ یعنی این دو مفهوم، هم حکم اخلاقی‌اند و هم حکم فقهی. این که وجه تمایز باید و نباید اخلاقی و فقهی در چیست، میان صاحب نظران اختلاف نظر وجود دارد. در این تحقیق، فرض بر آن است که باید اخلاقی، در جایی به کار می‌رود که صفت یا فعل اختیاری، انسان را به هدف از اخلاق یعنی کمال واقعی (قرب الی الله)، برساند و نباید اخلاقی، در صورتی به کار می‌رود که صفت یا فعل اختیاری، مانع رسیدن انسان به کمال شود. با این وصف، می‌توان گفت دستورات دینی و عبادات که گاهی در قالب باید (و نباید) فقهی بیان می‌گردند نیز، به لحاظ این که به خاطر رسیدن به همین هدف (تقرب الی الله) نازل شده‌اند، آن‌ها نیز به این اعتبار، اخلاقی‌اند. به تعبیر دیگر، نظام حقوقی و فقهی اسلام می‌تواند در درون نظام اخلاقی اسلام قرار گیرد و حتی غیر عبادات نیز، در صورتی که به نیت تقرب الهی انجام گیرند می‌تواند در زمره‌ی امور اخلاقی واقع شوند. [ر.ک: فلسفه‌ی اخلاق، استاد محمدتقی مصباح یزدی، ص ۶۴؛ نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، محمدتقی مصباح یزدی، ص ۳۴۴].

استفاده کرد. انشاء طلبی، چه صریح و چه غیر صریح، و خواه طلب، الزامی باشد و یا غیر الزامی، چنانچه بر یکی از مفاهیم اخلاقی، دلالت معتبر داشته باشد، می‌توان از آن برای فهم گزاره‌ی اخلاقی کمک گرفت.

در قرآن کریم، گزاره‌های اخلاقی، گاه در قالب کلام انشایی و گاه در شکل کلام خبری دیده می‌شود. با توجه به کثرت استعمال انشائات در قرآن و بیان بسیاری از گزاره‌های اخلاقی در این قالب، ضروری است با تبیین و توضیح انشائات، شکل‌های مختلف کاربرد انشاء ارزیابی شود تا روشن گردد از کدام‌یک از اقسام انشاء، می‌توان گزاره‌های اخلاقی قرآن را کشف کرد. به بیان دیگر، می‌خواهیم بدانیم از اقسام انشاء، کدام‌یک بر باید و نباید و کدام‌یک بر خوب و بد و یا سایر مفاهیم اخلاقی دلالت دارند تا پس از آن، گزاره‌ی اخلاقی تشخیص داده شود. بدین وسیله، با یکی از اسلوب‌های معرفی دیدگاه اخلاقی قرآن آشنا شده و از هدایت‌ها و راهنمایی‌های انسان ساز آن بهره خواهیم برد.

در ادامه، ضمن تعریف انشاء و اقسام آن، به نمونه‌هایی از آیات که در آن، انواع انشاء طلبی بکار رفته و بیانگر مفاهیم خوب و بد، باید و نباید هستند و ما را در شناخت گزاره‌های اخلاقی یاری می‌کنند، اشاره می‌شود.

کلام خبری و انشایی

در هر کلامی، وجود نسبت تامه که سکوت بر آن صحیح باشد ضروری است. هر گاه با قطع نظر از تکلم، برای نسبت موجود در جمله، واقعیتی وجود داشته باشد که نسبت کلام، با آن مطابقت داشته باشد یا نداشته باشد، چنین کلامی را، خبری گویند که ذاتاً قابلیت اتصاف به صدق و کذب نیز دارد، مثل: ﴿غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ

سَيَغْلِبُونَ»^۱. اما اگر با قطع نظر از تکلم، برای نسبت موجود در جمله، واقعیتی وجود نداشته باشد، در این صورت به این کلام، انشاء می‌گویند که قابلیت اتصاف به صدق و کذب ندارد، مثل: «سَيُرَوُّوا فِي الْأَرْضِ»^۲، که قطع نظر از لفظ، چیزی نیست و تنها با گفتن «سَيُرَوُّوا فِي الْأَرْضِ»^۳، معنا ایجاد می‌شود. از آنجا که محور این مقاله، انشائات طلبی است، از کلام خبری بحث نمی‌شود و تنها کلام انشایی و اقسام آن، بررسی می‌گردد.

اقسام انشاء

کلام انشایی یا انشاء بر دو قسم است؛ انشاء طلبی و انشاء غیر طلبی. در انشاء طلبی، متکلم مطلوبی را درخواست می‌کند که در وقت طلب حاصل نیست، مثل: «اضرب زیداً». و در انشاء غیر طلبی، کلام انشایی است و قابلیت اتصاف به صدق و کذب ندارد، اما متکلم مطلوبی را درخواست نمی‌کند، مثل صیغه‌ی یبع (بعث^۴). البته در تقسیم مشهور، انشاء طلبی، اقسامی مثل: امر، نهی، استفهام، تمنی و نداء (دعا) دارد و انشاء غیر طلبی، اقسامی همچون افعال مدح و ذم، تعجب، قَسَم، رجاء و صیغه‌های عقود را شامل می‌شود. در تقسیمی دیگر، انشاء طلبی نیز خود بر دو قسم است: طلب محض و طلب غیر محض. در طلب محض، لفظ به صراحت بر طلب دلالت می‌کند و شامل امر و نهی و دعا است. و در طلب غیر محض، طلب از فحوای کلام فهمیده می‌شود و شامل استفهام،

۱- روم / ۲ و ۳.

۲- روم / ۴۲.

۳- ر. ک: المطول، تفتازانی، سعدالدین، ص ۳۷.



تمنی، ترجی، عرض، تحضیض، است.^۱ در اینجا، تنها به بحث از اقسام انشاء طلبی می‌پردازیم.

اقسام انشاء طلبی

انشاء طلبی در تقسیم مشهور، بر پنج قسم است و شامل: امر، نهی، استفهام، تمنی و نداء است. به این دلیل که در یک تقسیم، از عرض و تحضیض نیز به عنوان طلب (غیر محض) یاد شده است، این دو را نیز به این اقسام ملحق ساخته و مجموعاً هفت انشاء طلبی را بررسی می‌کنیم. این اقسام عبارتند از: امر (طلب فعل)، نهی (طلب ترک و خودداری کردن)، استفهام (طلب فهم)، تمنی (طلب چیز محبوب)^۲ و ندا (طلب توجه و اقبال مخاطب). هم‌چنین عرض (طلب انجام چیزی یا ترک آن با آرامی و ملایمت) و تحضیض (طلب سخت نسبت به انجام چیزی یا ترک آن). چنانچه از هریک از این اقسام بتوان ارزشی اخلاقی را فهمید و بر خوب و بد یا باید و نباید دلالت داشته باشند، در محل بحث داخل است که در ادامه، توضیح هریک می‌آید.

امر

«امر»، شامل امر به صیغه و امر به ماده، امر صریح و غیر صریح، امر مولوی و ارشادی است و همگی جزء انشاء طلبی هستند. امر، عبارت است از: «طلب انجام کار توسط کسی که از نظر درجه بالاتر است از

۱- درباره‌ی اقسام انشا و معانی هریک از آن‌ها، ر.ک: المطول، تفتازانی، سعدالدین، ص ۲۲۴؛ مختصر المعانی، ص ۱۲۷؛ جواهر البلاغه، ص ۶۵؛ موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، واژه‌ی مرتبط.

۲- تمنی، طلب چیز محبوبی است که امیدی به حصول آن نیست. اگر به حصول چیز محبوبی که در طلب آن هستیم امیدی وجود داشته باشد به آن ترجی گویند. با توجه به این که ترجی در تقسیم مشهور جزء انشارات غیر طلبی آمده، آن را در شمار انشاء طلبی ذکر نکرده‌ایم.

کسی که درجه اش کمتر از اوست.» اگر طلب از کسی باشد که بالاتر است «دعا» نامیده می‌شود، و اگر طلب از شخصی باشد که از نظر درجه با دیگری مساوی است آن را «التماس» می‌نامند. امر، چهار صیغه دارد:

۱- فعل امر: ﴿اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾^۱، ۲- فعل مضارع مقرون با لام امر: ﴿وَلْيَغْفِرُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۲، ۳- اسم فعل امر: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسُكُمْ﴾^۳ یا «علیکم الصدق» یعنی: «الزمو الصدق»؛ ۴- مصدری که نائب از فعل امر است: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ﴾^۴ یا «صبراً علی المکاره» یعنی: «اصبروا علی المکاره».^۵

معنای اصلی امر، طلب فعل از مخاطب به صورت استعلاء (برتری طلبی) همراه با الزام است. اما در بسیاری از موارد با توجه به سیاق کلام و اقتضاء مقام، امر از معنای اصلی اش خارج شده و از آن، معانی دیگری همچون معانی زیر اراده می‌شود:

دعا: طلب از کسی که بالاتر است: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ التَّمَسَّاسِ: طلب از کسی که از نظر درجه با دیگری مساوی است. برای مثال به کسی که هم‌رتبه‌ی شماست می‌گویید: «أعطني القلم أيها الأخ».

ارشاد: طلب بدون تکلیف و الزام و هدف از آن نصیحت و ارشاد است: ﴿إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ، وَلِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ﴾^۷

۱- ص / ۱۷.

۲- نور / ۲۲.

۳- مائده / ۱۰۵.

۴- محمد / ۴.

۵- موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، ص ۱۵۲؛ تهذیب البلاغه، ص ۱۲۰.

۶- نمل / ۱۹.

۷- بقره / ۲۸۲.



﴿إِكْرَام: اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمَنِينَ﴾^۱

امتنان: ﴿فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾^۲

اباحه: جایی که مخاطب توهم می‌کند فعلی ممنوع است، پس امر، برای اذن و اجازه فعل خواهد بود، هر چند می‌تواند آن را ترک کند: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾^۳

تمنی: در مورد غیر عاقل به کار می‌رود: «أَلَا أَيُّهَا الطَّوِيلُ أَلَا أَنْجَلِي بِصُبحٍ وَمَا الْإِصْبَاحُ مِنْكَ بِأَمْثَلٍ»؛ یعنی: «هشدار، ای شب دراز، آیا با فرا رسیدن صبح سپری نمی‌شوی؟ با این که فرارسیدن صبح از تو نیکوتر نیست.»

اعتبار: ﴿أَنْظِرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ﴾^۴

اذن: به کسی که در را می‌زند می‌گویید: «ادخل»

تخیر: در صورتی مخاطب بین دو امر مخیر است که جمع آن‌ها امکان پذیر نباشد: «تَزَوَّجْ هَذَا أَوْ أُخْتَهَا».

تعجب: ﴿انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ﴾^۵

تسخیر: ﴿كُونُوا قَرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^۶

اخبار: اخبار به هیئت انشاء: ﴿وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا﴾^۷ و مانند این سخن پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «من کذب علی متعمداً فليتبوأ مقعده من النار»، مراد این است که: «یتبوأ مقعده».

۱- حجر / ۴۶.

۲- نحل / ۱۱۴.

۳- بقره / ۱۸۷.

۴- انعام / ۹۹.

۵- اسراء / ۴۸.

۶- بقره / ۶۵.

۷- اسراء / ۱۰۴.



تهدید: طلبی است که در آن وعید و تهدید باشد: ﴿اعملوا ما سئئتم،
إِنَّهٗ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۱

تعجیز: طلب از مخاطب برای تنفیذ (اجرای) کاری محال به قصد
اظهار ضعف و ناتوانی او: ﴿فَاتُّوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ﴾^۲ «أولئك آبائی
فَجِئْتِي بِمِثْلِهِمْ».

تسویه: ﴿فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا﴾^۳

إهانه و تحقیر: ﴿كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيداً﴾^۴

از معانی مختلفی که برای صیغه ی امر، ذکر شد، فقط معنای اصلی و برخی
از معانی فرعی که از آن‌ها بتوان معنای ارزش اخلاقی را استفاده کرد، در بحث
ما داخل می‌شوند؛ بنابراین، معنای التماس، اذن، تخیر، امتنان، اخبار و تسویه به
دلیل دلالت نداشتن بر معنای ارزشی (خوب و بد یا باید و نباید)، در محل بحث
داخل نیستند. در آن سو، می‌توان از معنای دعا، خوبی چیزی را که درخواست
شده است، فهمید؛ البته به شرط آن که آن دعا در قرآن از شخصیت ارزشمندی
نقل شده باشد یا از آن، ردع و منعی نشده باشد. هم‌چنین از معنای ارشاد و اکرام
و تمنی، لزوم یا خوبی فعل یا شخص، قابل کشف است یا از معنای تعجب،
تسخیر، تهدید، تعجیز و تحقیر، لزوم ترک (نباید) یا بدی فعل یا شخص را
می‌توان دریافت.

غیر از صیغه ی امر، از ماده ی امر نیز می‌توان معنای باید و وظیفه را
فهمید، مانند: ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ وَأُمِرْتُ لِأَنْ
أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۵. در این آیه، می‌توان از ماده ی امر فهمید پیامبر

۱- فصلت / ۴۰.

۲- بقره / ۲۳.

۳- طور / ۱۶.

۴- اسراء / ۵۰.

۵- زمر / ۱۱ و ۱۲.



اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ارتباط با خدا، باید عبادت خالصانه انجام دهند و اولین کسی باشد که تسلیم خداوند هستند. یا مثل آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ...﴾^۱

علاوه بر صیغه و ماده‌ی امر، ممکن است مفهوم باید و الزام، از واژگان دیگری که مفید معنای طلب هستند، و در قرآن آمده است، به دست آید، مانند: کتب علی، نزل علی، حقاً علی، حقیق علی، وصی، اوصی، قضی، شرع لکم، فرض، اخذ میثاق، فتوی، أوحی و ... برای مثال در آیات ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ...﴾^۲، ﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾^۳؛ از واژه‌ی «كُتِبَ عَلَيْكُمْ» و «أَوْصَانِي»، الزام به کارزار و نماز معلوم می‌شود. همین‌طور است آیه‌ی ﴿حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾^۴ و ﴿لِلْمُطَلَّفَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^۵ بنا بر نظری که، «حق علی» را به معنای «واجب» می‌داند.^۶ آیات زیر نیز از همین قبیل است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ آوَتْوَا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ...﴾^۷ که خداوند با اهل کتاب برای تبیین کتاب‌های آسمانی و کتمان نکردن محتوای آن، میثاق بست. ﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ...﴾^۸، ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ

۱- نحل / ۹۰.

۲- بقره / ۲۱۶.

۳- مریم / ۳۱.

۴- اعراف / ۱۰۵.

۵- بقره / ۲۴۱.

۶- ر. ک: المفردات، ماده‌ی «حق»؛ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۵۱.

۷- آل عمران / ۱۸۷.

۸- تحریم / ۲.

الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ... ﴿١﴾ ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ...﴾ ﴿٢﴾ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... ﴿٣﴾ ﴿وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ...﴾ ﴿٤﴾ ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلَهُمْ...﴾ ﴿٥﴾ ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ... وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ...﴾ ﴿٦﴾ ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ ﴿٧﴾

نهی

معنای اصلی «نهی»، طلب ترک چیزی است از مخاطب، به صورت استعلاء (برتری طلبی) و همراه با الزام؛ یعنی کسی که مرتبه و رتبه‌ی والایی دارد از کسی که پایین‌رتبه است بخواهد تا کاری را ترک کند، مانند: «لا تشرب الخمر»؛ «باید شراب نوشی». اما برای این که نهی را به

۱- توبه / ۶۰.

۲- شوری / ۱۳.

۳- اسراء / ۲۳.

۴- نساء / ۳۱.

۵- نساء / ۱۴۰.

۶- «فتوا» در اصل به معنای حکم کردن دقیق و صحیح در مسائل پیچیده است. با توجه به این که «و أن تقوموا...» یعنی «اللّه یفتیکم أن تقوموا...» بنابراین، قیام برای قسط درباره‌ی یتیمان، فتوا و حکمی الهی است.

۷- نساء / ۱۲۷.

۸- انبیاء / ۷۳.



معنای مطابقی و نه به معنای التزامی آن تفسیر کنیم، صحیح‌تر این است که بگوییم، نهی، به معنای ردع و منع از فعل است؛ یعنی کسی که مرتبه و رتبه‌ی والایی دارد، دیگری را که پایین‌رتبه است، از انجام کاری منع کند و باز دارد. برای مثال در «لا تشرَب الخمر»، معنای نهی عبارت است از: «**نباید** شراب بنوشی»، در حالی که در معنای پیشین، نهی عبارت بود از: «**باید** شراب بنوشی.»

به هر حال، نهی دارای سه صیغه است: ۱. صیغه‌ی فعل مضارع همراه به «لا»ی نهیِ جازم، مانند: ﴿وَلَا تَمْسُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾؛^۱ ۲. به اسلوب تحذیر و دور داشتن، مانند: «أَيَّاكَ أَنْ تَكْذِبَ»؛ «نکند دروغ بگویی»؛^۳ ۳. جمله‌ی خبریه: جمله‌ی خبریه‌ای که از آن، قصد انشاء و نهی شده است (انشاء «نهی» به هیئت اخبار)، مثل سخن خدای متعال: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾.^{۳،۲}

در بسیاری از موارد، نهی از معنای اصلی‌اش خارج شده و از آن معنای دیگری همچون معانی زیر اراده می‌شود:

دعا: ﴿رَبَّنَا لَا تَوَاضِعْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾.^۴

التماس: به کسی که هم رتبه‌ی تو است می‌گویی: «أَيُّهَا الْأَخ لَا تَتَوَّانَ»؛ درانجام کار کوتاهی نکن.»

ارشاد و راهنمایی: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾^۵ ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۶

۱- لقمان / ۱۸.

۲- المطففين / ۱.

۳- تهذيب البلاغه، ص ۱۲۴.

۴- بقره / ۲۸۶.

۵- مائده / ۱۰۱.

۶- اسراء / ۳۶.



نامید ساختن (تئیس): ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱.

تمنی: «یا لیلۃ الأُنس لا تقضی».

تهدید: وقتی به خدمتگزار خود بگویی: «لا تمثّل امری ثم أنظر ما وقع علیک».

تحقیر: ﴿وَلَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ﴾^۲.

تویخ: ﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۳.

در معانی بالا، آن چه که بر معانی ارزشی دلالت ندارد، مثل التماس و نامید ساختن، در این بحث کاربردی ندارد؛ ولی سایر معانی، مانند ارشاد، تهدید، تحقیر که بر زجر و نهی و تحریم و نباید و توصیه‌ی به ترک دلالت دارند، در محل بحث داخل هستند. برای مثال از آیه‌ی آخر استفاده می‌شود: کسی که آگاهانه حق را با باطل پوشاند و آن را کتمان کند، کار نادرستی انجام داده و **نباید**، چنین کاری انجام شود؛ زیرا خداوند با تویخی که انجام داده از این کار نهی کرده است.

علاوه بر صیغه‌ی نهی، از ماده‌ی نهی و آن چه به معنی نهی و منع و دوری است نیز می‌توان ارزش‌های منفی را کشف کرد، مانند: حرّم، لا یحلّ، اجتنب، اعرض، حذر و ... مثل آیه: ﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾^۴ که در این آیه، از ماده‌ی نهی استفاده استفاده می‌شود که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از عبادت بت‌ها نهی شده‌اند و عبادت

۱- تحریم / ۷.

۲- حجر / ۸۸.

۳- بقره / ۴۲.

۴- انعام / ۵۶.

بتان را نباید انجام دهند. هم چنین مثل: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ... وَيَنْهَى عَنِ
الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۱.

و همین طور آیات:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ
بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ
مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ که از واژه‌ی «حرّم» نهدی و لزوم ترک نسبت به
کارهای زشت، گناه و ستم و... معلوم می‌شود. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا
يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا...﴾^۳، ﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۴، و إذا
رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي
حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾^۵، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا
لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ﴾^۶ و... در سه آیه‌ی اخیر، نهدی از عمل، با صیغه و هیئت
هیئت امر انجام گرفته است ولی چون معنای منع از فعل، که معنای
اصلی نهدی است، نیز از آن فهمیده می‌شود، در شمار مصادیق نهدی، ذکر
شده است.

گاهی مفهوم نهدی و نباید، از گزاره‌های اخباری نیز استفاده می‌شود
که با عنوان «انشاء(نهدی) به هیئت اخبار» از آن یاد می‌شود، مانند:

۱- نحل / ۹۰.

۲- اعراف / ۳۳.

۳- نساء / ۱۹.

۴- حج / ۳۰.

۵- انعام / ۶۸.

۶- تغابن / ۱۴.

﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ
وَ حُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾^{۲۰۱}

استفهام

استفهام، عبارت است از طلب شناخت چیزی که پیش از این معلوم نبوده، (طلب الفهم یا طلب العلم بمجهول)،^۳ چه آن چیز غیر معلوم، اسم آن باشد یا حقیقت آن یا تعداد آن یا صفت ملحق به آن.

برای طلب شناخت چیزی، از اسم‌ها و حروف استفهام، استفاده می‌شود. اسماء استفهام عبارتند از: مَنْ، ما (مَنْدَا، مَاذَا)، متی، ایان، کیف، این، آنی، کَم و آئی. و حروف استفهام عبارتند از: أ (همزه) و هَل. تمام ادوات استفهام به جز أ (همزه) و هَل، برای طلب تصور (ادراک مفرد) هستند، اَمَّا هَل، برای طلب تصدیق (ادراک نسبت) است، و همزه که اصل ادوات استفهام است، برای طلب تصور و تصدیق هر دو می‌آید.^۴

۱- نور / ۳.

۲- درباره‌ی این آیه، دو نظر وجود دارد: برخی آیه را حکم انشایی و شرعی دانسته و از آن، حرمت ازدواج با زناکار را استفاده کرده‌اند؛ اما عده‌ای دیگر معتقدند: آیه فقط از یک واقعیت عینی و خارجی خبر می‌دهد و آن این که افراد آلوده و ناپاک، همیشه به دنبال آلودگان می‌روند که بنا براین نظریه، آیه به حکم شرعی ارتباطی ندارد. نظر مشهور عالمان امامیه درباره‌ی ازدواج با زناکار، جواز همراه با کراهت است [جواهرالکلام، ج ۲۹، ص ۴۴۱]. البته روشن است که از جهت ارزش اخلاقی، مرد مؤمن نباید با زن زناکار و مشرک و همین‌طور، زن مؤمن نیز نباید با مرد زناکار و مشرک ازدواج نمایند؛ هرچند اگر تنها با نگاه فقهی به این مسأله توجه شود، ممکن است حکم به جواز همراه با کراهت داده شود.

۳- معنی اللیب، ص ۱۷؛ جواهرالبلاغه، صص ۷۳ و ۷۹.

۴- تهذیب البلاغه، ص ۵۱؛ جواهرالبلاغه، ص ۷۳.



من برای استفهام از عقلا^۱ و «ما» برای استفهام از غیر عقلا، (حقیقت شیء یا صفت شیء، - خواه آن شیء عاقل باشد یا غیر عاقل -) وضع شده است.^۲

متی و آیان^۳ برای تعیین زمان وضع شده‌اند، با این تفاوت که متی هم برای تعیین زمان گذشته و هم آینده به کار می‌رود، ولی آیان فقط برای سؤال از زمان آینده می‌آید و مفید معنای تهویل (ترس) و بزرگداشت است، مانند: ﴿يَسْئَلُ آيَانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۴

کیف، برای تعیین حال است: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ﴾^۵؛ «پس چگونه است (حالشان) آن گاه که از هر امتی گواهی آوریم». کیف، گاهی در غیر معنای اصلی که سؤال از حالت چیزی است، به کار می‌رود؛ یعنی گاهی به معنای تعجب است، مانند: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّنْكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِنَّهُمْ يُرْجَعُونَ﴾^۶، گاهی معنای توبیخ می‌دهد، مانند: ﴿وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ﴾^۷ و گاهی معنای نفی و انکار دارد، مانند: ﴿وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ﴾^۸ یا

۱- گاهی من استفهامیه به معنای نفی انکاری است، مانند: ﴿وَمَنْ يُغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [آل عمران/۱۳۵]، یعنی: «لا يُغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ». البته من، افزون بر کاربرد استفهامی، به صورت شرطیه، موصوله، نکره‌ی موصوفه و زائده هم می‌آید [موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، ذیل واژه‌ی من].

۲- ما، غیر از استفهام، ده کاربرد دیگر مانند شرطیه، موصوله، تعجیبیه، مصدریه و ... نیز دارد [موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، ذیل واژه‌ی ما].

۳- آیان، به معنای شرطیه نیز هست، که در زمان آینده به کار می‌رود و دو فعل مضارع را جزم می‌دهد، مانند: «آیان تزرنی تجدنی». [ر.ک: موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، ذیل واژه‌ی آیان].

۴- قیامه / ۶.

۵- مانده / ۴۱.

۶- بقره / ۲۸.

۷- آل عمران / ۱۰۱.

۸- انعام / ۸۱.

«کیف أفعالٌ مثل هذا الفعل السيئ؟»^۱. **أَيْنَ** برای تعیین مکان است،^۲
 ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾^۳.

أَنَّى در صورتی که استفهامیه باشد، چند معنا دارد؛ گاهی به معنای
 کیف است، مانند: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا
 قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا ...﴾^۴، گاهی **أَنَّى** به معنای **مِنْ أَيْنَ**
 است، مانند: ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا
 مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾^۵ و گاهی به معنای **مَتَى** است،
 است، مانند: «زُرْنِي أَنَّى شِئْتَ؟»^۶

كَمْ: برای تعیین عدد مبهم است،^۷ مانند: ﴿قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ
 قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾^۸.

أَيُّ با **أَيَّ** از عاقل و غیر عاقل، و برای تمییز یکی از دو چیزی که در
 امر عامی با هم اشتراک دارند، سؤال می‌شود. **أَيُّ** بیش تر اضافه می‌شود

۱- کیف، به صورت شرطیه نیز می‌آید، کیف شرطیه، اسم شرط غیر جازم است، به شرط این که فعل
 شرط و فعل جواب در لفظ و معنا متفق باشند و به مای زائده هم مقترن نباشد، مانند: «کیف تعملُ
 أعملُ». [موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، ذیل واژی کیف؛ مغنی اللیب، ص ۲۷۰].

۲- **أَيْنَ**، به صورت شرطیه هم می‌آید، که ظرف مکان و متضمن شرط است و دو فعل مضارع را جزم می‌دهد، و
 و گاهی مای زائده به آن ملحق می‌شود، ولی حکمش تغییر نمی‌کند، مانند: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمْ الْمَوْتُ وَلَوْ
 كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشْكَدَةٍ﴾ [نساء/۷۸]. [موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، ذیل واژهی **أَيْنَ**].

۳- بقره / ۱۴۱.

۴- بقره / ۲۵۹.

۵- آل عمران / ۳۷.

۶- **أَنَّى** علاوه بر معنای استفهامی، گاهی شرطیه است، که به معنای **أَيْنَ** خواهد بود، مانند: «**أَنَّى**
 تجلس أجلس». البته گاهی، **أَنَّى**، به صورت ظرفی که متضمن شرط یا استفهام نیست، به معنای کیف،
 یا **مَتَى** یا **حَيْثُ** و **بِأَيِّ** می‌آید، مانند: ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ﴾ [بقره/۲۲۳]
 [جواهر البلاغه، ص ۷۸؛ موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، ذیل اسم **أَنَّى**].

۷- **كَمْ**، علاوه بر استفهامیه، به صورت خبریه (به معنای کثیر و چه بسیار) نیز می‌آید [ر.ک: مغنی اللیب،
 ص ۲۴۳].

۸- کهف / ۱۹.



و معرب است، مانند: ﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا﴾^۱ و مثل: ﴿قَبَائِلُ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾؛^۲ «پس به کدامین سخن پس از (قرآن) ایمان می‌آورند؟» ای، اگر به زمان، مکان، حال، عدد، عاقل و غیرعاقل اضافه شود همان معنای مضاف الیه را خواهد داشت.^۳

در بسیاری از موارد، استفهام، از معنای اصلی اش (سؤال از چیزی برای شناخت آن) خارج شده و با این که علم به شیء وجود دارد، با توجه به سیاق کلام و قراین، از استفهام، اغراض و معانی دیگری همچون معانی زیر اراده می‌شود:

- امر: ﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾^۴ یعنی: «انتهوا».
- نهی: ﴿أَتَخْشَوْنَهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ أَهَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ﴾^۵ یعنی: «لاتخشوهم، فالله فالله أحق ان تخشوه».
- تسویه: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۶.

۱- مریم / ۷۳.

۲- مرسلات / ۵۰.

۳- ای، علاوه بر استفهامیه، به چهار صورت دیگر نیز می‌آید: ۱- شرطیه (به معنای «هرکدام»)، مانند: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ (اسراء/ ۱۱۰)؛ ۲- موصوله (به معنای الذی=کسی که)، مانند: ﴿ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا﴾ (مریم/ ۶۹)؛ ۳- وصلیه (منادی واقع می‌شود) و همیشه متصل به های تنبیه است و به صورت وصله برای نداء معرفه به آل به کار می‌رود، مانند: «یا ایها الطالب أدرس»؛ ۴- کمالیه، اسمی که بر بلوغ کمال و نهایت در نیکی و یا پستی دلالت می‌کند، و یا بعد از نکره واقع می‌شود و اعراب صفت را می‌گیرد، مانند: «زید رجل» ای رجل یعنی: زید در صفات مردان، کامل است، و یا بعد از معرفه می‌آید که به صورت حال اعراب می‌گیرد، مانند: «مررت بزید ای مهذب» [ر.ک: مغنی اللیب، ص ۱۰۷؛ موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، ذیل واژه‌ی ای].

۴- مائده / ۹۱.

۵- توبه / ۱۳.

۶- بقره / ۱۶.

- نفی: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾^۱ یعنی: «ما جزاء الاحسان الا الاحسان».
- انکار: ﴿أَغْيِرَ اللَّهُ تَدْعُونَ﴾^{۲، ۳}.
- تشویق: ﴿هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجْبِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾^۴.
- استثناس: ﴿وَمَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ﴾^۵، ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^۶.
- تقریر: ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾^۷.
- تهویل و ترساندن: ﴿الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ﴾^۸.

۱- الرحمن / ۶.

۲- انعام / ۴۰.

۳- در همزه‌ی استفهام که به معنای انکار باشد، انکار گاهی برای تکذیب (انکار ابطالی) و گاهی برای توییح و سرزنش است (انکار توییحی). در انکار ابطالی، آنچه بعد از همزه می‌آید، واقع نشده است و مدعی آن دروغگو است، مانند: ﴿أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا﴾ (اسراء/۴۰)؛ «آیا [پنداشتید که] پروردگارتان شما را به [داشتن] پسران اختصاص داده، و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟ حَقًّا که شما سخنی بس بزرگ می‌گویید.» ﴿أُحِبُّ أَحَدًاكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾ (حجرات/۱۲)، ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ (قیامت/۳۶). در استفهام انکار توییحی، آنچه بعد از استفهام می‌آید، واقع شده است ولی فاعل آن به دلیل کاری که کرده، مورد مذمت و سرزنش است، مانند: ﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ﴾ (صافات/۹۵)، [ابراهیم] گفت: «آیا آنچه را می‌تراشید، می‌پرستید؟» ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنَا كُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغْيِرَ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (انعام/۴۰). به این نکته نیز باید توجه داشت که، همزه‌ی استفهام انکاری، اگر در جمله‌ی مثبت به کار رود، آن را منفی می‌کند، مانند: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ»، که به معنای، لا شَكٌّ فيه است، و اگر در جمله‌ی منفی به کار رود، معنای جمله را مثبت می‌کند، مانند: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ (زمر/۳۶) که به معنای، الله کافِ عَبْدَهُ است. ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ (شرح/۱) که به معنای، شَرَحْنَا است، زیرا منفی در منفی، مثبت می‌شود [معنی اللیب، ص ۲۴؛ جواهر البلاغه، ص ۱۷۹].

۴- صف / ۱۰.

۵- طه / ۱۷.

۶- توبه / ۴۰.

۷- انشراح / ۱.

۸- الحاقه / ۳.



- استبعاد و بعید شمردن: ﴿أَنى لَهُم الذِكرى وَقَدْ جاءَهُمُ رِسالٌ مُّبِينٌ﴾^۱.
- تعظیم: ﴿مَن ذَا الَّذى يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلا بِإِذْنِهِ﴾^۲.
- تحقیر: «أهذا الذى مدحتَه كَثيراً؟»
- تعجب: ﴿ما لِهَذَا الرَّسولِ يَأْكُلُ الطَّعامَ وَيَمْشى فى الأَسواقِ﴾^۳.
- تهكّم و مسخره كردن: ﴿قالوا يا شُعَيْبُ أَصَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ ما يَعْبدُ آبائُنا﴾^۴.
- وعيد: ﴿ألم ترَ كيفَ فعلَ رَبِّكَ بِعادٍ﴾^۵.
- استبطاء و كند شمردن: ﴿مَتى نَضُرُ اللّهُ﴾، ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكرِ اللّهِ﴾^۶.
- تنبيه بر خطاء: ﴿أَسْتَبْدِلُونَ الَّذى هُوَ أَدْنى بِالَّذى هُوَ خَيْرٌ﴾^۷.
- تنبيه بر باطل: ﴿أفأنتَ تسمعُ الصِّمَّ أو تَهْدى العُمى﴾^۸.
- تنبيه بر گمراهی: ﴿فأینَ تَذهَبونَ﴾^۹.
- تحسُّر: مانند سخن شمس الدین کوفی: «ما للمنازل أصبحت لا أهلها أهلی، ولا جيرانها جیرانی».

۱- دخان / ۱۳.

۲- بقره / ۲۵۵.

۳- فرقان / ۷.

۴- هود / ۸۷.

۵- فجر / ۶.

۶- بقره / ۲۱۴.

۷- حدید / ۱۶.

۸- بقره / ۶۱.

۹- زخرف / ۱۴۰.

۱۰- تکویر / ۲۶.

- تکتیسر: مانند سخن اَبی العَلاءِ معرّی: «هذی قبورُنَا تملأُ الرَّحَبَ فَاَینَ القُبُورُ من عَهدِ عَادٍ؟»

- عَرَض: و آن، طلب چیزی با مدارا و نرمی است، مانند: «ألا تقول لمن لازال منتظرا منك الجواب كلاماً يبعث الأملأ»

تحضیض: و آن، طلب چیزی با تندی است، مانند ألا تواظب علی الحضور الی المدرسه؟^۱

استفهام به معنای اصلی، بر هیچ ارزشی، دلالت ندارد، اما معانی دیگر استفهام، مانند مواردی که ادات استفهام در معنای امر، تشویق، عرض، نهی، نفی، انکار ابطالی، انکار توییحی، تهویل، استبعاد، تحقیر، تعجب، وعید، استبطاء، تنبیه برخطا، تنبیه بر باطل، تنبیه بر گمراهی، تحسُر و تحضیض به کار رفته‌اند، به دلیل این که از آن‌ها، مفهوم الزامی باید یا نباید و مفهوم ارزشی خوب و بد قابل برداشت است، برای کشف گزاره‌ی اخلاقی استفاده می‌شوند. به طور مثال، در آیه‌ی زیر، از همزه‌ی استفهام، توییح و سرزنش خداوند نسبت به کسانی که مردم را به نیکی دعوت می‌کنند ولی خود را فراموش می‌کنند و همین‌طور نکوهش فاقدان تفکر و اندیشه، معلوم می‌شود: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ﴾^۲، که از بخش آغازین آیه استفاده می‌شود: انسان (به ویژه عالم) **نباید** درحالی که خود به نیکی عمل نمی‌کند، دیگران را به نیکی امر کند، و از پایان آیه که تعقل نکردن را سرزنش می‌کند روشن می‌شود، تعقل نکردن کار ناشایستی است که نباید چنین کاری صورت پذیرد. در استفهام انکار ابطالی نیز

۱- ر.ک: همان؛ موسوعه النحو و الصرف و الأعراب، ذیل واژه‌ی أ و استفهام.

۲- بقره / ۴۴.



مانند: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۱، آیه بیان می‌دارد، این که انسان گمان کند بی‌هدف رها شده است، گمانی باطل است، و از لحاظ بُعد معرفتی، انسان نباید چنین گمانی داشته باشد.

تمنی

تمنی (آرزو)، طلب چیزی است که محبوب انسان است، اما امیدی به آن نیست و انتظار حصول آن نیز نمی‌رود؛ زیرا یا وقوع‌اش محال و غیر ممکن است - و انسان چیز محال را بسیار دوست می‌دارد و طلب می‌کند - مانند: «أَلَا لَيْتَ الشَّبَابَ يَعُودُ يَوْمًا» یا اگر وقوع آن ممکن باشد، بسیار دور از انتظار و سخت است، مانند: ﴿يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ﴾^۲.

واژه‌ی اصلی برای ابراز تمنی، «لیت» است، اما گاهی تمنی با ادوات: هل، لو، لعل، هلا، ألا می‌آید،^۳ مثل: ﴿هَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا﴾^۴، ﴿فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتُكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۵ «لعلی أحجُّ فأزورك، یا ألا

۱- قیامت / ۳۶.

۲- قصص / ۷۹.

۳- سکاکی می‌گوید: گویا حروف تنذیم و تحضیض، از همین هل و لو به معنای تمنی، به اضافه ما و لا گرفته شده‌اند، تا بدین علت، این حروف، به خاطر در بر داشتن هل و لو - به معنای تمنی - هرگاه بر سر ماضی در آیند، معنی تنذیم و پشیمانی را بدهد و در جمله‌ی «هلا اکرمت زیدا یا لوما اکرمته»، معنی عبارت این باشد: «لینک اکرمته». به این بیان که، گوینده قصد داشته مخاطب را بر ترک اکرام پشیمان سازد. و هرگاه بعد از آن حروف، فعل مضارع بیاید، معنای تحضیض را بدهد یعنی در مثال «هلا تقوم» یا لوما تقوم، معنای جمله این باشد که «لینک تقوم»، به این بیان که گوینده خواسته با این جمله، مخاطب را بر قیام و ایستادن برانگیزاند، که البته در همین تحریک و تحضیض نیز، نوعی توییح و ملامت وجود دارد. [المطول، ص ۲۲۵؛ مختصر المعانی، التفتازانی، سعدالدین، ص ۱۳۰].

۴- اعراف / ۵۳.

۵- برخی معتقدند چنانچه لو بعد از فعلی که به معنای تمنی است، واقع شود، همان لو، به معنای لیت و تمنی است، مانند: ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾ [قلم / ۹]. [ر.ک: المطول، ص ۲۲۵].

۶- شعراء / ۱۰۲.



عمر ولی مستطاع رجوعه فیرأب ما أثأت يد الغفلات»؛ یعنی: «ای کاش عمری که گذشت امکان رجوع‌اش وجود داشت ...»^۱

تمنی و آرزو، اگر توسط یک شخصیت متعالی بیان شود، بر ارزشمند بودن و خوبی چیزی که آرزوی آن شده، دلالت می‌کند. هم‌چنان که، ادات تمنی، در صورتی که در معنای حسرت^۲ و پشیمانی به کار رفته باشند، بر نادرستی چیزی که موجب پشیمانی شخص شده، و درستی چیزی که آرزوی آن را می‌کند، دلالت دارد. برای مثال از یَالْتِنِي در آیه‌ی: ﴿يَوْمَ يَعْزُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾^۳ استفاده می‌شود، نپمودن راه پیامبر و دین در دنیا، کار نادرستی است که نباید صورت بگیرد، چرا که قرآن از این شخص ظالم نقل می‌کند که در قیامت حسرت می‌خورد که چرا چنین کاری را انجام نداده و لذا آرزو می‌کند ای کاش، این راه را در دنیا پیموده بود. از تعبیر «یا لیتنی» نیز می‌توان فهمید، کاری که انسان انجام نداده و الان آرزوی انجام آن را دارد، کار صحیحی بوده است؛ یعنی پیمودن راه پیامبر و دین، کار درستی است که انسان باید آن را انجام دهد، زیرا کسی که راه پیامبر و دین را نرفته، در قیامت آرزوی پیمودن این راه را می‌کند.

۱- ر.ک: موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، واژه تمنی، ص ۱۸ و ۲۳۶ و مغنی اللیب، ص ۳۷۵ و جواهر البلاغه، ص ۸۴، المطول، ص ۲۲۵.

۲- حسرت: در مقابل آرزو است. حسرت به معنای دریغ، افسوس، تأسّف و غصّه خوردن از چیزی است که از دست رفته، به گونه‌ای که دیگر قابل جبران نیست و انسان از انجام آن پشیمان است [معجم‌المقاییس فی اللغة، احمد ابن فارس، ذیل ماده‌ی حسر؛ مفردات، ماده حسر؛ مفردات، ذیل ماده‌ی حسر].

۳- فرقان / ۲۷.

نداء، طلب توجه و اقبال مخاطب (منادا) توسط متکلم (منادی) است. ندا به وسیله‌ی یکی از حروف ندا (همزه، آی، یا، آ، آیا، هیا، وا) ایجاد می‌شود که این حروف جانشین «انادی» می‌شوند، بنابراین، جملات ندایی در اصل، جملات خبری بوده‌اند که به انشایی تبدیل شده‌اند. همزه و آی برای ندای نزدیک و بقیه‌ی حروف برای ندای دور است. کاربرد حرف «یا» از سایر حروف بیشتر است و برای ندا و فراخواندن نام مقدس خدا «الله» و برای اشاره به علو مرتبه‌ی حضرت حق، تنها با حرف «یا» طلب اقبال می‌شود، و می‌گوییم: یا الله (و اللّهُمَّ، که میم مشدّد به جای یا آمده است). گاهی حرف ندای یا، اگر قبل از منادی مضاف و عَلم و ایها باشد، می‌تواند به صورت لفظی و نه تقدیری حذف شود، مانند: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [ربّ = ربّ + ی]،^۱ ﴿يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا﴾^۲ و ﴿سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ﴾^۳.

در برخی موارد، ندا از معنای اصلی‌اش خارج شده و از آن، معنای دیگری همچون معانی زیر اراده می‌شود:

- توجُّع (اظهار دردمندی): ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾^۴.
- اغراء (برانگیختن): مانند: «یا مظلوم»، که با این ندا، مخاطب را برای گرفتن داد از بیداد، بر می‌انگیزیم.
- استغاثه (دادخواهی): مانند: «یا لله للمؤمنین».
- ندبه (نوحه و شیون کردن): ﴿يَا حَسْرَتِي عَلِي مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾^۵.

۱- صافات / ۱۰۰.

۲- یوسف / ۲۹.

۳- الرحمن / ۳۱.

۴- نبأ / ۴۰.

۵- زمر / ۵۶.

- تذکر: «أيا منزلي سلمي سلام عليكما هل الأزمن اللاتي مضين رواجع».

- زجر و بازداشتن: «أفودای متی المتاب أ، لَمَا تصح و الشيب فوق رأسی أَلْمَا»

- تعجب: «يا للْعُشْب و لكُماء»^۱

در ندهای قرآنی، چنانچه منادا و مخاطب، خداوند باشد و در طلب اقبال و توجه خداوند به آدمی، خواسته‌ای از خدا، در قالب دعا، توسط شخصیت‌های ارزشمندی مانند انبیا و صالحین، مطرح شده باشد، می‌توان از ندای آنان، در حالی که منع و ردعی از آن نشده باشد، خوبی درخواست و گاهی خوبی چیزی که از خدا درخواست شده (خواسته) را دریافت، برای مثال در آیه **﴿وَلَمَّا بَرَزُوا لِجِبْطٍ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبَّتْ أقدامنا وَ انصُرنا على القوم الكافرين﴾**^۲، معلوم می‌شود که هم درخواست شکیبایی، پایداری و پیروزی بر کافران از خداوند، درخواست خوبی است و هم این خواسته خوب است که انسان دارای ویژگی صبر و پایداری باشد و در سختی‌ها به ویژه در صحنه‌ی نبرد، از خود شخصیتی صبور و با گام‌های استوار نشان دهد.

افزون بر معنای اصلی ندا، از برخی معانی غیر اصلی مانند توجع و تحسّر و ندبه و زجر نیز می‌توان معنای خوبی یا بدی را به دست آورد.

عرض و تحضیض

عرض: طلب و تشویق به انجام چیزی یا ترک آن، با آرامی و ملایمت است و تحضیض، طلب سخت، نسبت به انجام چیزی یا ترک

۱- ر.ک: جواهر البلاغه، ص ۷۶؛ موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، ذیل واژه‌ی ندا؛ تهذیب البلاغه، ص ۶۸.

۲- بقره / ۲۵۰.



آن است. فرق بین عرض و تحضیض در نغمه‌های صوت و کلمات کاربردی است، ولی در هردو، باید بعد از این حروف، جمله فعلیه‌ای آمده باشد که فعلش مضارع باشد یا آنچه تأویل به مضارع می‌شود؛ زیرا مقصود از درخواست و تشویق، انجام یا ترک کاری در آینده است. البته اگر بعد از این حروف، فعل ماضی وارد شود، دیگر به معنای تشویق نخواهد بود و به معنای تویخ و سرزنش بر ترک عمل در گذشته است، مانند: «أَلَا أكرمتَ زیداً» یعنی: «چرا زید را اكرام نكردی؟ (باید اكرام می‌کردی).»

حروف عرض عبارتند از:

ألا: ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾.^۱

أما: «أما تريدون أن تنجحوا في أعمالكم.»

لو: «لو تُحَدِّثُنَا قَلِيلاً.»

لولا: ﴿لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ﴾.^۲

ألا.

و حروف تحضیض عبارتند از:

ألا: ﴿أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ﴾.^۳

ألا: «ألا تقاتلون قوماً كافرين.»

هلاً: «هلاً تقوم بواجبك.»

لوما: ﴿لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾.^۴

۱- نور / ۲۲.

۲- منافقون / ۱۰.

۳- توبه / ۱۳.

۴- حجر / ۷.



لولا: ﴿لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَ قَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ لَوْ لَا جَاؤَ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ﴾^۱.

هریک از حروف بالا، معانی مختلفی دارند، که یکی از آن معانی، تحضیض یا عرض است. اینکه به اختصار آن را توضیح می‌دهیم:

ألا: حرف تحضیض و عرض است. تحضیض مانند: ﴿أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ﴾^۲؛ «چرا با آنان جنگ نمی‌کنید؟ (باید جنگ و حرف عرض، مانند: ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾»^۳ ﴿فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ﴾^۴ که در آیه‌ی اخیر بیان می‌کند، پس از آن که حضرت ابراهیم علیه السلام به سوی همسرش رفت و گوساله‌ای فربه [و بریان] آورد، آن را به نزد میهمانان گذارد (آنان تناول نکردند)، ابراهیم علیه السلام گفت: آیا تناول نمی‌کنید؟ عرض به این معنا که: چرا غذا تناول نمی‌کنید؟ بفرمایید تناول کنید).

ألاً: حرف تحضیض و عرض است.

لولا: حرف تحضیض و عرض است. تحضیض مانند: ﴿... لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۵؛ «چرا از کردار زشت خود به درگاه خدا استغفار نمی‌کنید تا شاید مورد عفو و رحمت واقع شوید؟» به این معنا که باید از کردار زشت خود به درگاه خدا استغفار کنید. یا سرزنش خداوند از سکوت موحدان و عالمان الهی در برابر منکرات و اعمال زشت مردم عصر خود: ﴿لَوْ لَا يَنْهَهُمُ الرَّبَّيُونُ

۱- نور / ۱۲ و ۱۳.

۲- توبه / ۱۳.

۳- نور / ۲۲.

۴- ذاریات / ۲۶ و ۲۷.

۵- نمل / ۴۶.



والاحبار عن قولهم الاثم واكليم السحت لبس ما كانوا يصنعون؛^۱ «چرا الهیون و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه (آلود) و حرامخوارگی شان باز نمی‌دارند؟ راستی چه بد است آنچه انجام می‌دادند.» عرض مانند: تشویق به اجتهاد و فهم دین در آیه‌ی ﴿... فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ ...﴾^۲، ﴿وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۳ ... در آن حال مرگ، با حسرت و تمنی می‌گوید: پروردگارا (تقاضا دارم) اجل مرا اندکی به تأخیر بینداز تا صدقه و احسان بسیار کنم و از نیکوکاران شوم. که از «رَبُّ لَوْلَا اخرتنی»، روشن می‌شود: انسان باید، سرمایه‌ی عمر را غنیمت بشمارد و پیش از رسیدن اجل به فکر مستمندان و نیازمندان باشد. در این دو آیه، لولا، که برای عرض است، بر فعل ماضی داخل شده، اما فعل ماضی در معنای مضارع است زیرا مقصود آینده است. لولا، گاهی به صورت‌های زیر می‌آید. با فعل مضارع مقدر: «لولا الله تستغفرونه» و با جمله‌ی اسمیه: «لولا الانتصار حليفك».

لوما: مانند لولا حرف تحضیض و عرض است، واحکام و مثال‌های آن را دارد.

هلاً: حرف تحضیض است، هرگاه بعد از آن فعل مضارع آمده باشد: «هلا تقوم بواجبك»، و هرگاه بعد از آن اسم مرفوع بیاید، فاعل برای فعل محذوفی خواهد بود که ما بعدش، آن را تفسیر می‌کند: «هلا زيدٌ يتعلم» (به تقدیر هلا يتعلم زيد يتعلم).

أما: حرف عرض است، مانند: «أما تريدون أن تنجحوا في أعمالكم؟»

لو: حرف عرض است، که فعل مضارع بعد از لو به آن مقدره، منصوب می‌شود، مانند: «لو تحدثنا قليلاً»، یعنی: «خواهش می‌کنیم با ما

۱- مانده / ۶۳.
 ۲- توبه / ۱۲۲.
 ۳- منافقون / ۱۰.

کم سخن بگو.» یا مانند: لو تنزل عندنا فتصیب خیراً؛ یعنی: «خواهش می‌کنیم نزد ما بیایید تا این که خیری به شما برسد.»^۱

از حروف عرض و تحضیض، حروفی مانند أ، لولا، لوما که در قرآن به کار رفته‌اند، چنانچه از آن‌ها بتوان مفاهیم ارزشی و اخلاقی را استفاده کرد، در فهم گزاره‌های اخلاقی به کار می‌آیند مانند آیات توبه/۱۳، نمل/۴۶، مائده/۶۳، توبه/۱۲۲ و منافقون/۱۰ که گذشت.

نتیجه

از آنچه گذشت به این نتیجه می‌رسیم که با توجه به کثرت استعمال انشائات طلبی در قرآن، می‌توان مفاهیم اخلاقی به ویژه باید و نباید را از طریق این انشائات که در قالب امر، نهی، استفهام، دعا، تمنی، عرض و تحضیض بیان شده‌اند، به دست آورد و بدین وسیله گزاره‌های اخلاقی را از راه محمول آن گزاره‌ها، معلوم ساخت. افزون بر این، همان‌طور که ملاحظه گردید با توجه به معانی مختلفی که برای هر یک از انشائات طلبی وجود دارد، از هم‌هی معانی، نمی‌توان مفاهیم اخلاقی را استفاده کرد. به تعبیر دیگر، می‌توان ادعا کرد که بین انشائات طلبی و مفاهیم اخلاقی، نوعی رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است. به این معنا که، هر چند مفاهیم اخلاقی به ویژه مفهوم باید و نباید از راه انشائات طلبی قابل فهم می‌باشند، اما هر انشاء طلبی، مفید مفاهیم اخلاقی نیست. زیرا ممکن است طلب وجود داشته باشد، اما در معنای اخلاقی آن به کار نرفته باشد.

۱- برای حروف عرض و تحضیض ر.ک: موسوعه النحو و الصرف و الإعراب؛ مغنی اللیب؛ مغنی الادیب. ذیل هر یک از حروف مربوطه،

منابع

۱. ابن فارس، احمد، معجم المقاييس فى اللغة، تحقيق: شهاب الدين ابو عمر، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۴هـ.ق.
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵هـ.ق، ۱۳۶۳ش.
۳. ابن هشام الانصارى، عبدالله بن يوسف، معنى اللبيب عن كتب الأعراب، قم: مكتبه سيد الشهداء، الطبعة الخامسة، ۱۴۰۶هـ.ق.
۴. التفتازانى، سعدالدين، المطول، قم: مكتبه الداورى، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۶هـ.ق.
۵. التفتازانى، سعدالدين، مختصر المعانى، قم: انتشارات دارالفكر، چاپ هشتم، ۱۳۸۳ش.
۶. الراغب الاصفهانى، المفردات فى غريب القرآن، بيروت: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، الطبعة الاولى، ۱۴۳۰هـ.ق.
۷. فرانكنا، ويليام، فلسفهى اخلاق، ترجمه: هادى صادقى، قم: كتاب طه، نوبت دوم، ۱۳۸۳ش.
۸. الفضلى، عبدالهادى، تهذيب البلاغه، طهران: المجمع العلمى الاسلامى، الطبعة الثانى، ۱۴۰۹هـ.ق.
۹. مصباح يزدى، محمدتقى، فلسفهى اخلاق، تهران: شركت چاپ و نشر بين الملل، چاپ اول، ۱۳۸۱ش.
۱۰. مصباح يزدى، محمدتقى، نقد و بررسى مكاتب اخلاقى، قم: مركز انتشارات موسسهى آموزشى و پژوهشى امام خمينى رحمته الله عليه، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.
۱۱. مصباح، مجتبى، بنياد اخلاق، قم: مركز انتشارات موسسهى آموزشى و پژوهشى امام خمينى رحمته الله عليه، چاپ چهارم، ۱۳۸۵ش.



۱۲. النجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، فی شرح شرایع الاسلام، تهران: دارالکتب السلامیه بی تا.
۱۳. الهاشمی، احمد، جواهرالبلاغه، تحقیق و تنظیم: جمعی از اساتید حوزه، قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه ی علمیه ی قم، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
۱۴. یعقوب، امیل بدیع، موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، تهران: استقلال، الطبعة السادسة، ۱۴۳۱ق، ۱۳۸۸ش.